

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که عرض کردیم مرحوم شیخ در امر چهارم آوردند و بعد هم پنجم و ششم و هفتم، مربوط می شود به بحث مقبوض به عقد فاسد، معلوم شد که این بحثی که آمده اختصاص به عقد فاسد ندارد، این در بحث غصب، در بحث ضمان وقتی ضامن می شود در آن جاها متعرض شدند. عرض کنم که آن بحث راجع به این بود که اگر ضامن شد ضامن مثلث است یا قیمتش. این بحث را این جا مرحوم شیخ انصاری مطرح فرمودند لکن عرض کردم، و عده ای هم از اهل سنت جمله ای از این فروع را در این جا آوردند. از همان اهل سنت قدیم از فروعش را در این جا آوردند.

در روایات ما که ما الان داریم این تعبیر که مثلاً به مثل یا قیمت را نداریم یعنی این که اگر ان کان مثلیاً فبمثله و إلا فبقیمته، اصولاً در روایات نداریم و آنچه که ما در این جا داریم مرحوم شیخ طوسی در کتاب مبسوط اولین نفری است که این بحث را می آورد و چون کراراً عرض کردیم، این مطلب کاملاً واضح است و احتیاج به عرض مجدد ندارد. مطالبی را که شیخ طوسی در مبسوط می آورند مخصوصاً آن مطالبی که منصوص نیستند، روایت ندارد، این غالباً بعد از شیخ طوسی تلقی به قبول شده است که عرض کردیم و کراراً عرض کردیم، مرحوم سید ابن طاووس از جدش برام ابن ابی فراض نقل می کند که علماً تا دویست سال مقلد شیخ طوسی بودند، این را زیاد نقل کردند از ابن طاووس، علی ای حال و عرض شد که انصافاً شیخ طوسی شخصیت بزرگی است و تقلید ایشان خیلی مشکل ندارد اما وقتی بحث علمی پیش می آید دیگه این مباحث شکل دیگری می گیرد.

این مطلب را مرحوم شیخ طوسی با همین تفصیلی که عرض کردیم، البته آنی که ما الان داریم کمش است. شیخ طوسی خیلی تفصیل بیشتری داده، در باب غصب آورده، در این چاپ مبسوط در جلد سوم، ف کر کنم صفحه ۳۵۹، که من نگاه کردم، شاید در اوائلش که در تعریف مثلی و قیمی است، شاید نزدیک ده صفحه، دوازده صفحه، خیلی طولانی نوشته. در زمان مثلی و قیمی خیلی طولانی است و

عده ای از فروعی را که حتی ما پیروز به آن اشاره کردیم از کتب شافعی ها را ایشان دارد. مثلاً اگر جاریه ای خرید، لاغر بود، بعد چاق شد، بعد دو مرتبه لاغر شد و این فاسد بود بخواهد برگرداند این قیمتی که زمانی که چاق شده مثلاً حساب بکند، زادت نقصا، نقصت زادا، خیلی در حیوان و خیلی در جاهای دیگه، خیلی هم مثال هایش در باب جاریه است که الان متعارف ما نیست. من می خواستم بیاورم و بخوانم دیدیم که خیلی طولانی است. آقایان اگر حال داشتند. این در حقیقت اولین باری است که کلمه مثلی و قیمی در فقه ما می آید. دقت کردید؟ در قرن پنجم اصطلاح مثلی و قیمی در کلمات اصحاب ما پیدا می شود. عرض کردیم دو شخصیت در شیعه خیلی تاثیر گذارند در این جهت، یعنی مطالبی را که سعی شده مثلاً آقایان ما سعی می کنند می گویند عرفی است، به عرف مراجعه می کنیم. این بحث این بود که آن حدود عرفی را مشخص بکنیم. هم برای فقه به درد می خورد و وظیفه افراد معین می شود، هم به درد این می خورد که اگر تنازعی بین افراد شد دادگاه بتواند در آن جا به نتیجه برسد. دقت می کنید؟ مثلاً این آمد گفت این مثلی است، من مثلش را حاضر هستم بهش بدهم. می گوید نه این مثلش نیست یا من قبول ندارم، من قیمت می خواهم یا عکس العکس، الی آخره. مثلاً می گوید این قیمی است. آن می گوید من تصادفاً مثل همین را پیدا کردم و حتی در مثل عبد. مثلاً می گوید این که این عبد تلف شد یک برادری دارد تماماً شکل آن است، برادرهای دو قلو هستند، متشابهند، خیلی با آن شبیه است، اصلاً مو نمی زند، هر کسی این را می بیند خیال می کند آن است پس من نباید قیمتش را بدهم، باید مثلش را بدهم. مثلش را حاضر بدهم الی آخره.

پس یک بحث راجع به فقه و عرض کردیم اصولاً خوب دقت بکنید، بعد از زمان خلفای راشدین، خلفای راشدین پنج تا هستند، چهار تا هستند، به اضافه امام مجتبی سلام الله علیه که شش ماه خلافت ظاهری ایشان بود. بعد از خلفای راشدین چون برای خلیفه شأن فقاقت و نظر را اینها قائل نبودند، مثل معاویه و مثل یزید، تدریجاً بخش سیاسی از بخش فقه جدا شد و این به شأن فقها افتاد، مسائلی را که در دنیای اسلام با آن برخورد کردند. فتوحات شد، جاهای جدید رفتند، چیزهای جدید پیدا شد، فروع جدید پیدا شد، اینها را دستگاه سیاسی دیگه نمی توانست جز عمر ابن عبدالعزیز که اخیراً درباره او صحبت کردیم. یک مقدار هم عبدالملک ابن مروان. این یک شخصی است که در میان بنی امیه خیلی سیطره دارد و حتی آئین نامه دارد و حتی از عجائب این است که یکی از آئین نامه هایش این

بود که زن از زمین ارث نمی برد، این جزء آئین نامه های عبدالملک ابن مروان است، این جزء عجایب است. همین که در فتوای شیعه است این در حقیقت جزء آئین نامه ای بود، ابن ابی الحدید می گوید که گفت سجل است، کان فی سجل عبدالملک، سجل یعنی آئین نامه، ثبت کرده بود که زن از زمین ارث نمی برد و حتی دارد که عمر ابن عبدالعزیز مخالفت کرد، گفت نه این را قبول نداریم و الی آخره که من دیگه وارد این خصوصیات نمی خواهم بشوم.

به استثنای عمر ابن عبدالعزیز که به این معنا جزء خلفای راشدین حساب می کنند لذا خیلی از این فروع فقهی مطرح شد، خیلی رویش کار شد، انصافا دنیای اسلام مطرح شد و من فکر می کنم ائمه علیهم السلام نقش اساسی در این جهت داشتند ولو در ظاهر صحنه نبودند. ظاهر صحنه کسان دیگری بود. در بعضی از روایات ما دارد که امام باقر داماد قاسم ابن محمد است، این قاسم پسر محمد ابن ابی بکر است، جزء فقهای سبعه است و خیلی هم شخصیت دارد، دارد که امام صادق می گوید این قاسم به دامادشان امام باقر اعتماد یعنی اصلا تابع ایشان بود لکن چهره ای که در مدینه بود قاسم ابن محمد بود، امام باقر معروف نبود، چهره معروف پدر خانم ایشان بود، خود امام باقر معروف نبود. حالا این بحث نقش ائمه در این جهت را باید جداگانه بحث کرد.

به هر حال این تدریجا آمد و خیلی از فروع. بعضی از این فروع را خواندیم و شما دیدید که از کتاب شافعی خواندیم و این فروع از همان قرن دوم که قرن فقهاست خیلی اوج گرفت، خیلی زیاد، خیلی زیاد اوج گرفت. چرا؟ چون احساس بر این بود که مسائل محدودند و باید به تفریعات برگشت، این تفریعات را هم مخصوصا بحث قیاس و استحسان و سد الذرائع و الی آخره. راه های مختلف، اجماع اهل المدینه یعنی این راه ها را می خواستند درست بکنند غیر از کتاب و روایت و سنت رسول الله مجبور شدند به این مجموعه ها هم می مراجعه بکنند و این تدریجا راه فقهی بود که اهل سنت پیدا کردند و انصافا هم خب جمع و جورش کردند، مدون شد، نوشته شد، معین شد، حدود معین شد و این مسئله در روایات ما نیامده، در فقه قدیم ما مثل کتاب صدوق و اینها نیامده. در کتاب مبسوط آمده و عرض کردم یک مقدار زیاد یعنی انواع ضمان را دارد، ضمان عین دارد، ضمان مثلا این که اعلی الثیم باشد، نباشد، مثلا منافی داشته، منافعش را استیفاء کرده، منافعش را استیفاء نکرده. خیلی مفصل راجع به این مطلب در این کتبی که در فقه یا در حدیث اهل سنت نوشتند مفصل

آمده است و دو شخصیت در میان ما خیلی تاثیرگذار بوده که این کاری را که آنها کردند مشابهنش را روی فقه شیعه بیاورند یعنی فقه شیعه هم طبق همین مبانی فقه شیعه آن مطالب آنها، به اصطلاح بنده همیشه عرض می کنم، موضوع را از آن ها می گیرند ولی حکم را از شیعه بگیرند، از آن ها نگیرند، دو نفر خیلی شدیداً تاثیرگذارند، یکی شیخ رحمه الله در زمان خودش و یکی هم علامه، این دو تا خیلی تاثیرگذارند. خصوصاً علامه تذکره را هم نوشت. آن وقت در تذکره ایشان سعی کرد رای شیعه را در مقابل سنی ها بیاورد که این هم یکی از مناشی اجماع شد، اجماع علمائنا، اجماع فقهاینا، و ذهب إلیه فقهاینا اجماع، عبارات علامه هم در ادعای اجماع در تذکره مختلف است. البته در منتهی یا در مختلف گاهی هم این تعبیر را دارد اما در تذکره چون هدفش در مقابل اهل سنت بوده، فقه مقارن بوده، به این جهت بیشتر متعرض شده است. لذا خیلی چیزهایی را که، فرض کنید علی الید را اول شیخ می آورد، بعد علامه می آورد، خب بعد از علامه هم خیلی مشهور می شود و انصافاً علامه در شهرت گرفتن تاثیرش از شیخ بیشتر است. شیخ تاثیرش بیشتر در تاسیس است، علامه رحمه الله بیشتر تاثیرش در شهرت است. یک مطلبی را که شیخ فرمود ایشان هم قبول کردند و ادعای اجماع کردند یا ادعای شهرت. ایشان هم ادعای شهرت هم می کند، کرارا و مرارا و تکراراً عرض کردیم که این که شهرت را عده ای در شیعه دلیل پنجم قرار دادند، کتاب و سنت و عقل و اجماع، شهرت فتوائی را هم بعضی ها دلیل قرار دادند اصلش علامه است. اولین کسی که بحث شهرت را تمسک می کند علامه است، شهرت فتوائی را حجت قرار داد، عرض کردم و من باز هم تکرار می کنم مراد ایشان هم از شهرت فتوائی یعنی از زمان شیخ تا زمان ایشان و این شهرت فتوائی جاهایی بوده و در مسائلی بوده که نص و روایت نداشتند و کرارا و مرارا عرض کردیم که ایشان شهرت فتوائی را حجت متوسط می داند، اشتباه نشود. حجت مطلق نمی داند، یعنی اصطلاحاً حجت می داند اگر معارض نداشته باشد. در خود مختلف کرارا می گوید لنا أنه مشهورٌ و لا معارض له، اگر مطلبی مشهور بود، حسن هم همین طور، حدیث حسن هم به نظر ایشان این طوری است، حجة إذا لم یکن له معارض اما صحیح مطلقاً حجة، له معارض أم لا، این تعبیری است که علامه دارد در باب حجیت، خب این تعبیر را من خیلی تکرار می کنم چون در زمان ما نیست، نه ما و نه آقای خوئی و نه نائینی، نه شیخ انصاری، نه اخباری ها و صاحب حدائق، ما این تعبیر را نداریم که حجة لو لا المعارض، اصلاً ما این تعبیر را کلاً نداریم اما علامه این تعبیر را

دارد، یکی در باب حدیث حسن دارد و یکی هم در باب شهرت، شهرت فتوائی، مرحوم علامه نقل می کند، البته این بحث بعدها آمد، مرحوم شیخ انصاری هم شهرت فتوائی را در بحث رسائل داشت، یعنی این بحث را الان هم آقایان دارند. تا زمان ما این بحث شهرت فتوائی در کتب اصول آمد اما عملاً در فقه تاثیرگذار نبود، یعنی قبول نکردند چون قبول هم نکردند. به قول مرحوم نراقی نوشته که اگر شهرت فتوائی حجت باشد یلزم منه عدم حجیت، چون مشهور هم این است که حجت نیست، اگر بگوییم شهرت حجت است باز مشهور بر این است که شهرت حجت نیست، اگر بناست به شهرت اخذ نکنیم. علی ای حال کیف ما کان و یلزم من حجیتها عدم حجیتها.

علی ای حال کیف ما کان من خیلی از بحث خارج نشوم، می خواستم عبارت شیخ را بخوانم، عرض کردم در جلد سوم این عبارت ایشان در اوائل کتاب غصب آمده، تصریح دارد که إن کان مثلیاً فبمثله، و إن کان قیمیاً، البته این تعبیر را ندارد. یک چیزی شبیه این است. بعد هم مثلی همین تعریف شیخ انصاری را دارد. البته شیخ نوشته این مال شیخ است، همین متساوی الاجزاء قیمته، این تساوی که دیروز خواندیم. این تعبیر را که دیروز از شیخ انصاری در مکاسب شیخ خواندیم این در همین کتاب مبسوط آمده است یعنی میراث مبسوط است تعبیر مثله. دیگه آقایانی هم که بعد از شیخ آمدند غالباً گفتند این مطلب عرفی است و إلی آخره. حالا من بعداً متعرض بقیه اش می شوم.

بعد مرحوم شیخ در خلال بحث های آینده که ان شا الله می آید اشاره ای به بعضی از روایات دارد، این روایت را دیدم که بعضی از شراح یا محشین مکاسب در این جا آوردند، مثلاً تقریباً در اول بحث تقریباً می شود گفت و عرض کردیم غیر از مبانی ای که احتمالاً در یهود و غیر یهود بوده آن چه که در قرآن به او تمسک شده چون اگر ریشه قرآنی داشته باشد خیلی تاثیرگذار در استنباط معناست، عرض کردیم دیروز دو تا آیه، شیخ هم تمسک می کند اصلاً، شیخ هم در همین مبسوط تمسک به همین آیه می کند. البته شیخ تمسک به آیه فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی می کند، بعدها آن آیه دیگه هم اضافه شده و إن عاقبتم فاعقبوا بمثل ما عاقبتم به، آن جا هم کلمه مثل آمده است. در بعضی از کتب متاخرتر یک آیه سوم هم آوردند. و جزاء السيئة سيئة مثلها، چون کلمه مثل دارد تصادفاً در هر سه مورد قرآن مثل آمده است. در این سه مورد و سه آیه ای از قرآن که به آنها تمسک شده در هر سه آیه کلمه مثل

آمده، و جزاء سیئه سیئه مثلها، این هم راجع به اصل قرآنی. البته این عاقبتی که اصلاً مربوط به جنگ احد است و چون حضرت فرمود من به هفتاد نفر از کفار و مشرکین مثله می کنم همچنان که به حضرت حمزه مثله کردند، آیه آمد که نه، یک نفر به یک نفر، یک نفر را مثله کرده شما هم یک نفر. تازه اگر هم صبر بکنید بهتر است. پیغمبر فرمود صبر می کنیم و آن یک نفر را هم مثله نکرد.

علی ای حال این ها ربطی به مانحن فیه در بحث امور مالی ندارد. در بحث ضمان ندارد لکن کرارا و مرارا عرض کردم اهل سنت به آیات تمسک می کنند ولو خیلی هم به ما نحن فیه مربوط نباشد.

اما راجع به روایات، عده ای از روایات هست لکن در این روایاتی که من تا حالا دیدم، مگر بعضی هایش از چشم من افتاده باشد، دیدم در روایات ما کلمه قیمت است، یکیش همان روایت ابوولاد معروف است قیمه بغل، عنوان قیمت دارد. اما در آن روایتی که از پیغمبر نقل شده، دیگه حالا سندش را نمی دانیم. در آن روایتی که از پیغمبر نقل شده انا مثل هذا الاناء، این طور دارد. که کلمه مثل آمده است. در آن مورد کلمه مثل آمده است.

در این روایات را چون مرحوم شیخ قدس الله سره بعداً آورده، من به فکر آمد که شاید حق با آقایانی باشد که در اول بحث روایات را ذکر کردند. حالا ما برای این که با روایات هم آشنا بشویم این روایت بعد می آید، در عبارت شیخ به آن اشاره می کند. علمائی که هستند عده ایشان این ها را به تفصیل بیشتری آوردند، حالا من روایت را می خوانم چون ایشان روایت را ناقص نقل می کند که عادت ایشان و البته همه علماست، آقایان اگر بشود از مصدرش کامل بیاورند.

این روایت در وسائل الشیعه ابواب سلف، باب ۱۱، حدیث ۱، اگر آقایان دستگاه دارند در بیاورند. یکیش أقول که حسنه الحلبي عن ابي عبدالله عليه السلام، عرض کردم بعد از علامه متعارف این بود که غالباً اگر حدیثی در سندش ابراهیم ابن هاشم بود حسنه می گفتند، این چون ابراهیم ابن هاشم دارد، قاعدتاً از کتاب حلبی است که ابراهیم ابن هاشم در سندش است. غالباً به ایشان حسنه می گفتند، بعدها هم صحیح شد. بعضی هایش را هم مصحح می گفتند، مراد یکی است.

سئل عن الرجل يسلم في الغنم، ثنيان و جذعان و غير ذلك إلى أجل مسمى

یسلم یعنی سلم که به اصطلاح پولش را بدهد، در آن تاریخ دو ماه دیگه بیاورد

قال: لا بأس، إن لم يقدر عليه الغنم على جميع ما ... أن يأخذ صاحب الغنم نصفه و ثلثه و ثلثيها و يأخذ راس ما بقي من الغنم دراهم و يأخذ دون شروطهم و لا يأخذون فوق شروطهم و العكسية أيضا.

این حدیث ربطی به این جا ندارد. حدیث دیگری بود که اشتباه خوانده شد.

مرحوم شیخ در عبارتی دارد اخبار متفرقه، مرحوم سید یزدی، من حالا از عبارت مرحوم یزدی در حاشیه شان می خوانم. ایشان اخبار متفرقه را در صفحه ۴۹۶ در این چاپی که عرض شده، یکیش منها خبر السکونی، این خبر معروف است. ما در بحث اصول هم در آخر اصول متعرض شدیم. وسائل باب ۵۰ از ابواب نجاسات، این روایت معروفی است، خبر سکونی عن ابی عبدالله علیه السلام فی السفره المطروحة، در بیابان یک سفره ای

إن امیرالمومنین سئل عن سفره وجدت فی الطريق مطروحة کثیر لحمها و خبزها و جنبها

جنب یعنی پنیر

و بیضها و فیها سکین

ما در همان بحث متعرض شدیم که این کلمه فیها سکین کمی عجیب است که در سوال آمده که یک چاقو هم در این سفره بود.

فقال امیر المؤمنین علیه السلام: یقوم ما فیها ثم یؤکل

تعبیر قیمت شده، نکته فنی این است. با این که خب ممکن است بعضی از این چیزها لحم و خبز و اینها به صورت مثلی باشند

لأنه یفسد و لیس له بقاء، فان جاء طالبها غرموا له الثمن

الثمن هم اشاره به قیمت است. نفرمود غرموا له مثله و إن لم یکن ثمنه.

عرض کردم روایاتی که هست متفرقات است.

فقیل: یا امیر المؤمنین علیه السلام لا یدری سفره مسلم أو سفره مجوسی فقال: هم فی سعة حتی یعلموا.

ما در اصول در بحث برائت این حدیث را خواندیم. هم فی سعة حتی یعلموا. لکن عرض کردیم این روایت یک مشکلی که دارد چون بنای اصحاب بر این است که اگر گوشتی را جایی دید اصالة عدم تذکيه جاری می شود، بنا به این است که اصالة عدم تذکيه باید جاری بشود، این که امام می گوید هم فی سعة خیلی بعید است. آمدن کلمه سکین خیلی همچین مناسب دیده نمی شود، خب یک سفره ای است توش گوشت هست، پنیر هست، این طوری سوال می کنند. این و فیها سکین، کلمه سکین و چاقو چرا این وسط آمده. این احتمالا مثلا امام می خواهد بفرماید این گوشت ذبح شده، باید این جوری باشد، یک قرینه تذکيه ای باشد، ظاهرا این طور باید باشد. ظاهرا چاقو به همان لحم می خورد، نه به خبز می خورد، نه به جبن می خورد و نه به بیض می خورد، ظاهرا این طور است و إلا خیلی بعید است، در سوال آمده و فیها سکین، آدم حس می کند این از قبیل ذم الحجر للانسان است، یعنی هیچ ربطی به هم ندارند، در و دروازه ربطی به هم ندارند و إلا آمدن چاقو با این چیزهایی که در سفره ذکر می کنند نه به سفره ربط دارد و نه به بقیه، إلا لحم.

یکی از حضار: در مستدرک شکر آورده، سکر آورده.

آیت الله مددی: بعید می دانم، خود ما که خواندیم سکین خواندیم، یادم است که در برائت مفصل متعرض شدیم، همین اشکال من همان جا هم بود، شاید دو سه سال قبل، چهار پنج سال قبل خواندیم. متعرض شدیم که همین مطلب که این فیها سکین را خیلی نفهمیدیم، یک دفعه در سوال آمده، خیلی همچین مربوط نیست مگر به همان لحم بخورد. و إلا هیچ نکته خاصی سکین نه با سفره ربط دارد، نه با بیابان ربط دارد،

یکی از حضار: با بیابان ربط دارد، اگر در بیابان باشد دلیل این است که مردار نبوده.

آیت الله مددی: خب همین، احسنتم، یعنی یک اصلی یک چیزی مثل سوق مسلمی بوده. چون اگر این ها نباشد اصل اولی عدم تذکيه است. شما یک گوشتی را در بیابان دیدید خب اصل عدم تذکيه است. باید یک نکته ای بیاید تا تذکيه را اثبات بکند ولو به اصل عملی. بینه ای بیاید، سوق مسلمان ها باشد، مالک آن گوشت بگوید، می گوید من مالک این گوشتم، گوشت مذکی است. من ملک شیئا ملک

الاقرار به، یک چیزی باید بیاید تا از آن حالت اصالة عدم تذکيه خارج بشویم، من فکر می کنم آنی که خواسته از اصالة عدم تذکيه خارج بشود سکین است، کلمه سکین باشد و إلا هیچ ربطی به بقیه سوال ندارد. این هم راجع به این روایت.

آنی که الان این جا محل بحث است بحث برائت، چون در بحث برائت، البته ما عبارت سکونی را مفصل متعرض شدیم. البته ما روایت سکونی را قبول نداریم. پیش ما کلا اشکال دارد.

یکی از حضار: فضائی که تصویر شده یک خرده عجیب و غریب است. یعنی در یک فضای آزاد مثلا طرف پنج میلیون غذا چیده. بعد هیچ کس نیست!

آیت الله مددی: نه دیگه این جور نیست، پنیر و گوشت این قدر نیست. خیلی بالا نبرید.

علی ای حال تصویر این مطلب در صحرا و سفره و اینها فکر نمی کنم یک نکته خاصی بوده که فیها سکین ذکر بشود، این راجع به بحث برائت، این حدیث در برائت است. آنی که الان این جا به درد ما می خورد کلمه ثمنها است، غرموا لها ثمنها، آنی که ما الان می خواهیم ببینیم این جا بحث سکین نداریم. حالا سکین هر چه هست باشد. این جا این بحث مال برائت بود. در این جا دارد و يقوم ما فیها. قیمت، با این که مثلا ممکن است نانش مثلی باشد مثلا، کلمه مثل نیامده. دقت کردید چی می خواهیم بگویم، پولش را بدهد، پول این چقدر است پولش را بدهد. نفرمودند مثلش را بدهد. غرموا له ثمنها

یکی از حضار: این جا هم موردش طوری نیست که مثل بخواهد بدهد. بیابانی است و سفره ای است.

آیت الله مددی: چرا می شود، نان مثل نان، بخورد، پنج تا نان را بدهد. مگر فرض این بکنیم که نان هایی بوده که قابل مثل نبوده مثلا، پنیر بوده. بعدا بدهد. پول پنج تا نان را بدهد. مگر این که قائل بشویم این چیزهایی که این جا ذکر شده اینها اصلا مثلی نبودند، قیمی بودند و إلا انصافا این که الان، البته می گوئیم مشکلی که ما الان داریم الان زمان ما نان مثلی است، مخصوصا این نان های لواش که با دستگاه در می آید اما شاید در آن زمان نان هم به یک نحوی بوده که مثلی نبوده، قیمی بوده. در روایت مثل ندارد، در روایت قیمت دارد.

و منها ما عن قرب الاسناد، اگر آقایان دارند این حدیث را بیاورند، چون به نظرم ایشان یک اشتباهی دارد و نمی دانم دقیقا از چه کتابی

آمده، ابواب لقطه باب ۱۳ ابواب لقطه حدیث شماره ۷

و منها عن قرب الاسناد عن عبدالله بن جعفر، خب ظاهرا اشتباه است، علی ابن جعفر باید باشد.

عن اخیه موسی ابن جعفر، ظاهرا واضح است. قال سألت عن رجل اصاب شاء في الصحرا هل تحل له، قال قال رسول الله هي لك أو لاختك أو لذئب، فخذها و عرفها حيث اصبتها، همان جایی که پیدایش کردی تعریفش بکن، فإن عرفت فردّها إلى صاحبها. و إن لم تعرف فكلها و أنت ضامنٌ لها. کلمه ضامن آمده، إن جاء صاحبها يطلب ثمنها، قیمی است. محل شاهد ما این جاست. البته حیوان عاداتا قیمی است. انصافا این را باید قبول کرد ولو بعضی ها گفتند نه به مشاهده و عین هم هست اما انصافا حیوان قیمی است یعنی جزء مثلی نیست. یکی از حضار: در کتاب مسائل علی ابن جعفر آمده.

آیت الله مددی: آن سندش ضعیف است، اگر از مسائل نقل کرده سند ضعیف است.

این سند قرب الاسناد است، این عبدالله بن جعفر غلط است، چون این عبدالله بن حسن را چند بار عرض کردم نوه خود علی ابن جعفر است. این دیگه فاصله هم ندارد. عبدالله بن حسن بن علی ابن جعفر و ایشان قم آمدند، کتاب جدش را در قم نقل کردند. مرحوم حمیری این نسخه را برای ما نقل کرده و مرحوم کلینی از این نسخه نقل نمی کند. صدوق هم از این نسخه نقل نمی کند. مشایخ قم را ندیدیم از این نسخه نقل بکنند. علی ای حال.

قرب الاسناد مستقل از کتاب عبدالله بن حسن مسائل جدش نقل کرده. خود صاحب وسائل به کتاب مسائل طریق دارد، گاهی صاحب وسائل از کتاب وسائل مستقیم نقل می کند، آن راه دیگری است، این راه نیست.

و منها مرسله الصدوق عن الصادق علیه السلام. حالا چون مرسله است. و إن وجدت طعاما في مفاضة، مفاضة بیابان های وحشتناکی که آدم نمی داند کجا برود. در لغت عرب این یک اصطلاحی بوده، لفظ را به ضدش می زدند برای تفال، کلمه فوض یعنی می گفتند مفاضة جایی که انسان نجات پیدا می کند، بیابان هایی بوده که امید نجات نبوده، بیابان هایی که امید نجات نبوده، بی سر و ته بوده، صحراهای

وسعی بوده، این را از باب تفال مفاضه می گفتند، این مفاضه نه به معنای ظاهریش است بلکه به معنای ضدش است یعنی بیابانی که وحشتناک است و امید نجاتی در آن ندارد.

و إن وجدتَ فی مفاضةٍ فقومه علی نفسک لصاحبه ثم کله فإن جاء صاحبه فرداً علیه القيمة.

و منها ما عن علی ابن جعفر عن اخیه، این یکی را نوشته شماره حدیث ۱۴ ابواب لقطه، ببینید مصدرش، آن مصدرش اگر قرب الاسناد باشد خب آقای خوئی اشکال می کنند، دیگران هم دارند، عبدالله ابن حسن توثیق ندارد. اگر کتاب مسائل باشد آن نسخه هم مشکل دارد.

یکی از حضار: حدیث قبلی یک مقدار قبلش و بعدش هم دارد که یکم عجیب به نظر می آید. همین که طعامش را در مفاضه خواندیم. آیت الله مددی: لذا ایشان گفت فی حدیث، نقل نکرده و من احتمال می دهم. حالا این دیگه خیلی طول می کشد، بگذارید لا اقل چند تا روایت را بخوانیم.

علی ای حال وجود این مطلب در روایات خیلی جای توجه دارد، این طور نیست یعنی، ولو شیخ خیلی بعد به این روایت اشاره می کند. ما به عکس برای این که سلسله تاریخی حفظ بشود اول روایت را می آوریم بعد می بینیم اصحاب چکار کردند. شیخ طوسی کاملاً واضح است که همان اصطلاح اهل سنت را گرفته. این روایت را نگاه بفرمایید، ابواب لقطه، باب ۲، حدیث شماره ۱۴.

و منها ما عن علی ابن جعفر عن اخیه و سألت عن الرجل یصیب اللقطه فیعرفها سنه، یک سال تعریفش می کند، ثم یتصدق بها، فیاتی صاحبها، ما حال الذی تصدق بها. و لمن الاجر قال علیه أن یردّ علی صاحبها قیمتها. أن یردّ علی صاحبها قیمتها هو ضامنٌ لها.

یکی از حضار: این مخصوص لقطه است، این طور نیست؟

آیت الله مددی: نمی شود گفت، ظاهراً مطلق است، غصب هم همین طور است.

و الاجر له إلا أن یرضی صاحبها فیدعها و الاجر له، یعنی لصاحبها. اگر صاحبش گفت صدقه دادی خوب کاری کردی، من از تو نمی خواهم، آن وقت ثواب آن صدقه مال صاحبش می شود.

این هم از همان قرب الاسناد است، قرب الاسناد نسخه ای که در اختیارش بوده که نوه علی ابن جعفر به قم آورده و این نسخه خیلی مشهور نشد، رمز این نسخه هم واضح است، عبدالله ابن حسن عن جده، این هم رمز این نسخه.

و نحوه خبر سلیمان ابن خالد عن ابی عبدالله و حسنة حماد عن الحلبي عنه، احتمال می دهم حالا این چون طول می کشد، یکی باشد. آنهایی که ایشان در آورده تا بعدی هایش برای بعد باشد.

و منها خبر سماعة قال سألته، حالا آقایان اگر می خواهند نگاه بکنند، وسائل باب عتق، باب ۱۸ حدیث ۵.

و منها خبر سماعة قال سألْتُ عن المملوك بين شركاء فيتعق احدهم نصيبه و قال عليه السلام هذا فسادٌ على اصحابه يقوم قيمة و يضمن الثمن الذي اعتقه. لأنه افصله على اصحابه. ضمان را با دفع قیمت. البته خب مملوک عادتاً قیمی است دیگه، انصافاً خیلی کم می شود که مملوکی پیدا بشود که مثلی باشد، گفته شده اما خیلی کم است.

و منها خبر عبدالرحمن ابن ابی عبدالله، کرارا عرض کردم این ابوعبدالله، پدر ایشان ظاهراً سنی باشد یا میان آنها معروف بوده. ایشان از آقایان بصری ما است. از اهل بصره است. باب عتق ۱۸، حدیث شماره ۶ باب عتق. خبر عبدالرحمن ابن عبدالله عن قومٍ ورثوا عبداً جميعاً، پنج تا پسر بودند، یک عبدی را از پدرشان ارث بردند، و اعتق بعضهم نصيبه منه، هل یؤخذ بما بقى. به آن چیز. قال نعم یؤخذ بما بقى منه بقیمته يوم اعتق، آن روزی که آزاد شد آن مقدار را با قیمت حساب می کنند.

منها خبر محمد ابن قیس که راجع به محمد قیس اخیراً به یک مناسبت صحبت کردیم. قضی امیرالمومنین سلام الله علیه. عرض کردیم کتابی است که همان کتاب سنن و احکام و قضایا.

فی عبدٍ کان بین رجلین فحر احدهما نصفه و هو صغیر و امسک الآخر نصفه حتی کبر الذی حرّ نصفه فقال يقوم قيمة حر الاول و امر الاول أن یسعی فی نصفه الذی لم یحرر حتی یقضیه.

این قضایای امیرالمومنین است. عرض کردم یک مقدار زیادی فروعی هم که مرحوم شیخ دارد از همین فروع عبد و مولی است که قاعدتاً الان خیلی چیز نمی شود.

و منها ما عن زید ابن علی، این هم توضیحاتش را کرارا عرض کردم به نام مسند زید پیش اهل زیدیه کتاب معروفی است. ما مجموعا سی تا، سی و پنج تا از روایات آن را داریم، نزدیک نهصد و خرده ای روایت است. از این کتاب نزدیک ۳۰ - ۳۵ تا را الان در میراث های ما موجود است.

ما عن زید ابن علی قال اتاه رجلٌ تکاری دابةً فهلكت و اقر أنه جاز به الوقف فضمنه الثمن. گفت باید ثمنش را بدهی.

و لم يجعل عليه كرائاً

این جا لم يجعل چون خود ثمن را داد دیگه. یعنی دو تا قیمت قرار نداد. یکی به اصطلاح برای منفعتش و یکی هم برای عینش. البته عرض کردم این هم شبیه همان فتوائی است که از ابوحنیفه نقل شده. می گوید اگر تو بنا بود که قیمت یعنی خود شیء را بدهی دیگه نوبت به این نیست که منافع او ولو منافع مستوفاء هم این جا هست. آن منافع پرداخت بشود.

این مجموعه روایات ما قبل از این که به اقوال و کلماتی برسیم که اصحاب ما در این جهت فرمودند.

انصافاً در روایات ما قیمت است، انصافاً نمی شود انکار کرد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين